

The Truth and Dimensions of Human Existence from the Perspective of the Holy Qur'an and Nahj al-Balagha

ARTICLE INFO

Article Type
Analytical Review

Authors
Nasrin Tavakoli^{1*}

How to cite this article

Nasrin Tavakoli, The Truth and Dimensions of Human Existence from the Perspective of the Holy Qur'an and Nahj al-Balagha, *Journal of Quran and Medicine*. 2020; 5(2): 186-196.

1. Assistant Professor, Department of Theology and Islamic Sciences, Payam Noor University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

*** Correspondence:**

Address:
Phone:
Email: tavakolinasrin47@gmail.com

Article History

Received: 2020/04/09
Accepted: 2020/07/12
ePublished: 2020/09/21

ABSTRACT

Purpose: According to the verses of the Holy Qur'an and the words of Imam Ali (peace be upon him) in Nahj al-Balagha, human nature is a single reality but it has levels. Body, soul and soul are all manifestations of this one truth. At its lowest level, the soul is only one level higher than the body and is responsible for physical affairs, but at its highest level, it is superior even to the highest angels. The important goal of this research is to know the self as the truth of man and its levels from the perspective of the Holy Quran and Nahj al-Balagha as one of the important Islamic sources and their application.

Materials and methods: This research was done using the library method. Knowing the truth and the dimensions of human existence is equivalent to the knowledge of the self, because according to the teachings of the Qur'an and Nahj al-Balagha, the whole truth of man is the self, and this knowledge, according to the honorable hadith, "I have lost my self, lost my Lord's knowledge", and on the other hand, This knowledge can show the path of inner evolution and be a motivation for humans to follow the path of spiritual evolution because the path of religion and religious life is to go through the steps and levels of the soul from the lower to the higher.

Findings: The result is that man is a multi-layered reality whose material manifestation is the body and abstract manifestations of the soul, and knowledge of the soul is the knowledge of the true self of man.

Conclusion: By comparing the truth and existential dimensions of man from the perspective of the Holy Quran and Hajj al-Balagha, it was found that there is harmony between them.

Keywords: Holy Qur'an - Nahj Al-Balagheh - Human Truth - Existential Dimensions Of Man - Levels Of Self

نهج البلاغه

نسرین توکلی^۱استادیار، گروه الهیات و علوم اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
(نویسنده مسئول)

چکیده

هدف: طبق آیات قرآن کریم و سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه ذات انسان حقیقتی یگانه ولی دارای مراتب است. جسم و نفس و روح همگی جلوه های این حقیقت واحد هستند. نفس در پایین ترین مرتبه اش، فقط یک مرتبه از بدن و از جسم بالاتر و متکفل امور جسمانی است، ولی در بالاترین مراتب آن، حتی از اعظم ملائک نیز برتر می باشد. هدف مهم این پژوهش شناخت نفس به عنوان حقیقت انسان و مراتب آن از منظر قرآن کریم و نهج البلاغه به عنوان یکی از منابع مهم اسلامی و تطبیق آنها است.

مواد و روش ها: این تحقیق به روش کتابخانه ای انجام شده است. شناخت حقیقت و ابعاد وجود انسان معادل همان معرفت نفس است زیرا که بر اساس آموزه های قرآن و نهج البلاغه تمام حقیقت انسان همان نفس است که این معرفت طبق حدیث شریف "من عرف نفسه فقد عرف ربه" موجب معرفت خداوند است و از طرفی همین شناخت می تواند راه تکامل باطنی را نشان دهد و انگیزه ای در طی کردن مسیر تکامل نفسانی برای انسان باشد زیرا راه دین و زندگی دین مدارانه طی کردن مدارج و مراتب نفس از سفلی به علوی می باشد.

یافته ها: نتیجه اینکه انسان یک حقیقت ذو مراتب است که جلوه مادی آن بدن و جلوه های مجرد آن نفس است و معرفت نفس شناخت خود حقیقی انسان است.

نتیجه گیری: با مقایسه حقیقت و ابعاد وجودی انسان از دیدگاه قرآن کریم و نهج البلاغه مشخص شد که بین آنها هماهنگی وجود دارد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم- نهج البلاغه- حقیقت انسان - ابعاد وجودی انسان-مراتب نفس

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۲

*نویسنده مسئول: tavakolinasin47@gmail.com

مقدمه

در خصوص حقیقت انسان دو دیدگاه وجود دارد. کسانی که هستی را با ماده برابر می دانند و انسان را پدیده ای مادی دانسته، تمامی امور حاکم بر حقیقت انسان را پدیده ای کاملاً مادی تلقی می کنند و معتقدند با تکیه بر امور و قوانین مادی که مبتنی بر حس و تجربه است می توان انسان را شناخت و در باره او نظر داد. در مقابل کسانی هستند که علاوه بر بعد مادی برای انسان به حقیقتی به نام نفس معتقدند ادیان الهی به ویژه دین اسلام طرفدار نظر دوم هستند. ادیان الهی معتقدند جسم و نفس و روح انسان در کنار هم، حقیقت و ذات انسان را تشکیل می دهد این نفس و روح غیر مادی را نمی توان با قوانین برخاسته از علوم حسی و تجربی و یا با ابزارهای حسی بررسی کرد. از دیدگاه قرآن، انسان علاوه بر بدن مادی از نفس و روح الهی بهره مند است و اصولاً حقیقت انسان، نفس و روح او است. بنابر این در ورای وجود مادی محسوس، نفسی است که حقیقت انسان است. بعضی آن را نفس، بعضی دل و برخی روح گفته اند. کارکرد والای این نفس شناخت حق تعالی و ادراک حقایق است به نحوی که اگر حجابی برای این نفس پیدا شود و از مشاهده ربوبیت و ادراک معقولات بماند بیمار است. و آن حجاب را قرآن مرض نامیده است. "فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً و لهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون" [۱] در دل های ایشان بیماری است پس خداوند بیماری ایشان را زیاد کند و برای ایشان غذایی دردناک است بدین سبب که دروغ میگویند. اما برای دفع این مرض باید چاره های اندیشید. و آن تزکیه نفس از بدی و امور نهی شده و عمل به دستور صاحبان معرفت و در راس آنان سخنان حق تعالی در قرآن کریم و سخنان پیامبران و معصومین علیهم السلام است. بر اساس آیات قرآنی میتوان گفت نفس در پایین ترین مرتبه خود عهده دار امور جسمانی بدن است، و توجه چندانی به عالم ملکوت و امور معنوی ندارد، لذا تمام کوشش آن، این است که خواسته های مادی انسان را برآورده سازد؛ لذا نفس را در این مرتبه، نفس امّاره می نامند؛ یعنی نفسی که به امور صرفاً دنیایی امر می کند؛ اگر مرتبه نفس از این حد فراتر رفت، توجه او به عالم ملکوت و معنویات، بیشتر می شود؛ در این حالت، توجه نفس، گاهی به عالم ماده و امور مادی است و گاه نیز توجه به عالم ماده را کم کرده و به عالم ملکوت و معنویات نیز توجه می کند، که در این صورت نفس، خود را از اینکه توجهش تماماً به عالم ماده است سرزنش و ملامت می کند؛ لذا از این مرتبه ی نفس، به نفس لوّامه؛ یعنی نفس ملامت کننده تعبیر میشود. هر چه مرتبه نفس بالاتر رود این حالت لوّامه بودن نیز قویتر می شود تا جایی که توجه شخص به جنبه مادی خودش به حد اعتدال می رسد؛ در این حالت، نفس به مرتبه عدالت میرسد و شخص صاحب نفس مطمئنّه میگردد؛ در این حالت نفس از هر گونه اضطراب و نگرانی رها میشود و به بالاترین مرتبه که آن بازگشت به سوی خدا و مشاهده جمال او و خوشنودی است دست پیدا میکند. خداوند در این خصوص در قرآن کریم میفرماید: "یا

گونگون نفس بسیط آدمی انتزاع میشود. و این شکلی از وحدت در عین کثرت است. از آن جمله میگوید: "فالنفس مع وحدتها تتضمن جميع القوای المدرکه و المحرکه..." (۱۳) پس نفس با یکپارچگی و وحدتی که دارد، همه قوای مدرکه (درک کننده) و محرکه (به حرکت درآورنده) را در بر دارد. و نفس در عین وحدت و یکپارچگیاش، دارای تمام نیروها و تواناییهای متعدد خود است.

مفهوم نفس در قرآن و نهج البلاغه

کلمه نفس در آیات قرآن بارها تکرار شده و دارای معانی گوناگون میباشد.

در قاموس قرآن آمده که نفس در قرآن در ۵ معنی به کار رفته است:

- ۱- به معنای روح "الله يتوفى الانفس حين موتها..." [۴] خداوند ارواح را هنگام موت از ابدان میگیرد.
- ۲- به معنای ذات و شخص "واتقوا يوما لاتجزى نفس عن نفس شيئا [۵] بترسید از روزی که کسی از کسی کفایت نمیکند.
- ۳- به معنی تمایلات نفسانی و خواهشهای وجود انسان و غرایز او "و ما ابرى نفسى ان النفس لامارة بالسوء..." [۶] و من نفس خود را تبریئه نمیکم که نفس بسیار به بدی فرا میخواند.
- ۴- به معنای قلوب و باطن "واذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خفیة" [۷] پروردگارت را در قلب خود از روی تضرع و خوف یاد کن.
- ۵- به معنای بشر اولی "خلقکم من نفس واحدة ثم جعل منها زوجها" [۸] شما را از یک نفس آفریده، آنگاه از آن نفس، زوج آن را قرار داد.

اما به طور کلی میتوان گفت کلمه نفس در قرآن در اکثر موارد به معنای ذات شیء آمده است، اگر چه مصداق آن متفاوت است پس تعدد موارد می تواند ناشی از تعدد قراین و مقاصد کلامی گوینده باشد.

درباره معنای نفس همچنین اشاره شده است: ۱- ذات حق تعالی: در مواردی کلمه نفس به حق تعالی اضافه شده است. "کتب علی نفسه الرحمة" [۹] بر خودش رحمت را واجب کرد. ۲- انسان با تشخیص فردی: در مواردی از آیات، مراد نفس، فردی از افراد انسان است که بدون توجه به روح یا جسم و محتویات درونی انسان است. "هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها" [۱۰] اوست آن کسی که شما را از نفس واحدی آفرید، و جفت وی را از آن پدید آورد. ۳- گاهی مراد از نفس، خود جمعی است یعنی مشترک بین افراد یک گروه، قوم یا نوع است "لقد جاءکم رسول من انفسکم" [۱۱] قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد. در موارد ذکر شده قراین محفوظه و سیاق است که معنای نفس را جهت میدهد.

در قرآن کریم در مواردی که نفس در باره انسان به کار رفته است، گاهی بر بعد شهبانی انسان و گاهی جنبه عقلی او در برخی موارد هم به معنای باطن و ضمیر انسان است. ۱- بعد شهبانی انسان: در بعضی از آیات، نفس بر وجه خاصی از طبیعت انسان اطلاق شده که همان بعد شهبانی انسان است که دارای فعل و انفعالاتی مادی است. از جمله آنکه دارای خواهشهایی است، کارهای زشت را برای انسان

اینها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی [۲] ای نفس مطمئن و دل آرام به سوی پروردگارت باز گرد که تو خشنود و او از تو راضی است و در صف بندگان خاص در آی و با خشنودی در بهشت وارد شود.

پژوهشگران متعددی ضمن نوشتن کتب و مقالات مختلف در طول تاریخ به مسئله درک نفس پرداخته اند و آن را از منظر قرآن و یا نهج البلاغه مورد مذاقه قرار داده اند لیکن این نوشته به بررسی آرای امام علی (ع) و قرآن کریم اقدام نموده است. بر این اساس مشخص میشود که آرای امام علی (ع) مخصوصاً در نهج البلاغه برگرفته از روح قرآن و دین مبین اسلام بوده و در آن ریشه دارد و از این جهت دقیق بوده و قابل اعتناء است زیرا از دیدگاه امام (ع) حقیقت انسان نفس اوست و مراتب حقیقت انسانی همان تکامل نفسانی اشاره شده در قرآن و دستورات الهی رسول اکرم (ص) است که توسط ائمه (ع) بسط داده شده و بصورت راه و نقشه راه حرکت سالکان تحت عنوان سیر و سلوک و سفر روحانی مورد تعلیم قرار گرفته است. لذا با توجه به اینکه قرآن کریم حقیقت انسان را نفس و روح میداند، و در نهج البلاغه هم به نفس و روح انسان توجه خاصی شده است در این پژوهش نفس و مراتب آن و قوای نفسانی انسان از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه مورد بررسی و مقایسه قرار خواهد گرفت.

مفهوم نفس

واژه نفس مشترک لفظی و دارای معانی متعددی است. از جمله معانی برشمرده شده برای این واژه، می توان به خون، تن یا کالبد و جسد انسان، ذات، حقیقت، روح و روان [۴] اشاره کرد. گاهی واژه نفس در معانی اصل و حقیقت هر چیزی و یا خود و عین هر کسی یا چیزی به کار میرود. (۹) انسان از دو چیز آفریده شده است، یکی کالبد ظاهر است و آن را تن گویند، و دیگر باطن که آن را نفس، جان و دل گویند، و آن را به بصیرت باطن میتوان شناخت. و حقیقت انسان معنی باطن است. (۲۰) تن انسان مادی و فنا پذیر است و نفس مجرد و فنا ناپذیر است. منظور از تجرد نفس همانا تجرد ذاتی است نه تجرد از لحاظ فعل، زیرا نفس از جهت فعل به جسم و آلت نیازمند است، و تعریف نفس این است که جوهری ملکوتی است که در حاجات خود بدن و اندامهای آن را به کار میگیرد. (۲۷) خواجه نصیر الدین طوسی معتقد است که نفس انسانی غیر حواس جسمانی است بلکه شریفتر از آن و در ادراک کاملتر از آن است. (۱۸) اغلب فیلسوفان نیز همچون عارفان و با تبعیت از آموزه های ادیان الهی، انسان را دارای دو بعد مادی و غیر مادی دانسته اند. نفس که یکی از تعابیر بعد غیرمادی آدمی است، از نظر این فیلسوفان امری بسیط است که در عین بساطت و وحدتی که از آن انتزاع میشود، مجموعهای از تواناییها را دارا است که از آن با عنوان قوای نفس نام بردهند به این ترتیب، وجود قوای متعدد نفس با بساطت و وحدت آن، سازگار نیست، چرا که این کثرت قوا از مراتب

۲ گاه مراد از نفس ذات انسان است که شامل روح و جسم است: "اللَّهِ اللَّهُ فِي أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ" [۱۸] شما را به خدا شمار را به خدا در باره عزیزترین نفسها به خودتان. در جایی دیگر امام (ع) می فرماید "عَزَّكَ عَنِ الْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِكَ، وَ هِيَ أَعَزُّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكَ" [۱۹] چه چیز تو را از گریه بر خویشتن تسلی داده و حال آنکه عزیزترین عزیزان خودت هستی. در منظر امام (ع) در این سخن مراد از نفس خود و ذات انسان است.

۳ مفهوم دیگر نفس در کلام امام (ع) روح مجرد است: "مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَزَّتْ نَفْسُكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا" [۲۰] اگر با چشم دل به آنچه در بهشت برایت توصیف می شود نظر اندازی، روح از آنچه در دنیا پدیدار گشته کناره گیری خواهد کرد. در جای دیگر می فرماید: "اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْزَعُهَا مِنْ كَرَائِمِي" [۲۱] خداوند اولین نعمتی که از من می گیری جانم قرار ده. ۴ مفهوم دیگر نفس در نهج البلاغه، مرتبه ای است که انسان اکنون در آن قرار دارد، مثل نفس اماره که آدمی را به بدی امر می کند و سوق می دهد: "فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةً بِالسُّوءِ" (۲) همانا نفس پیوسته به بدی امر می کند.

مراتب وجودی انسان و ارتباط و پیوستگی آن در قرآن کریم خداوند انسان را مرکب از دو جزء و دو جوهر آفریده است، ماده بدنی و جوهر مجردی که همان نفس یا روح است و در تاکید بر دو عنصری بودن انسان به آیاتی از قرآن استناد کرده است از جمله: "و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طين... ثم انشأناه خلقا آخر" [۲۲] ما انسان را از عصاره گلی آفریدیم... سپس خلقتی دیگر در او پدید آوردیم. که این خلقت دیگر متفاوت با مرحله مادی است. انسان ها غیر از بدنشان هستند بدنهایشان در زمین متفرق و گم می شود، ولی نفس آنها گم نمی شود و از بین نمی رود. [۲۳] علامه حقیقت انسان را نیز همین نفس میدانند. [۲۴] حقیقتی که انسان با ضمیر من به آن اشاره میکند، این نفس همان است که درک و اراده میکند و کارهای انسان را به واسطه بدن انجام میدهد، بدن ابزاری برای نفس است و نفس کارهای انسانی را به واسطه آن انجام میدهد. و تغییر و تبدل بدن و در عین حال، باقی ماندن حقیقت افراد را تاییدی بر این دیدگاه خود میدانند که حقیقت انسان به نفس است نه بدن. [۲۵] بیان چگونگی ارتباط نفس و بدن یکی از مهم ترین مسائل است، ملاصدرا این مسئله را با بیان انواع تعلق یک چیز به چیز دیگر، حل میکند و علامه طباطبایی در این باره مخالفتی با او ندارد. ملاصدرا شش مورد تعلق را بیان میکند، و بعد تعلق نفس به بدن را در زیر دو نوع از آن بیان میکند. اولین نوع تعلق نفس به بدن مربوط به مرحله حدوث نفس است. و نفس در حدوث خود نیازمند به بدن است، ولی در تداوم وجود به آن نیاز ندارد. در واقع بدن حاصل و بستری برای رسیدن نفس به مرتبه تجرد است و پس از آن که نفس در اثر جوهری به مرتبه تجرد رسید، مستقل میشود. دومین تعلق نفس به بدن، تعلق به لحاظ استکمالی است. علامه تصریح میکند که در عین آن که نفس غیر از بدن و غیر از ویژگی بدن

زیبا جلوه میدهد و امر به بدی میکند." و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی [۱۲] و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس (خود) را از هوس بازداشت. البته نفس در اینجا به معنای قوه‌ای از قوای انسان نیست که در مقابل نفسهای دیگر وجود داشته باشد، بلکه انسان دارای یک حقیقت واحد است که از آن به نفس تعبیر میشود. اما این حقیقت واحد قابلیت آن را دارد که حالات مختلف به خود گیرد. و می توان چنین گفت که نفس در مرتبه خود دارای بعد حیوانی و خواهشهای نفسانی است و همان نفس در مرحله ای بالاتر دارای بعد عقلانی و گرایش های انسانی است. ۲- بعد عقلانی: شاید بتوان گفت بعد اصلی نفس انسانی است و این عقل مظهر خودیت مطلوب در انسان است، از این جهت می توان به عقل نیز نفس گفت "ومن یرغب عن مله ابراهیم الا من سفه نفسه" [۱۳] و کیست که برگردد از کیش ابراهیم مگر آنکه خوار کرده باشد نفس خود را. روشن است که در آیه سفاقت و حماقت به معنای کم خردی است. ۳- باطن و ضمیر: گاهی مراد از نفس، باطن و درون انسان است. "وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله" [۱۴] و اگر آنچه در دل های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه میکند. ۴- روح انسان: در برخی از آیات، مراد از نفس، حقیقت انسان است، که در دنیا، بدن مادی به عنوان ابزار فعل آن است و در هنگام مرگ تعلقش را از آن قطع کرده و به عالم دیگر سفر میکند. "الله یتوفی الانفس حین موتها..." [۱۵] خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز میستاند. در واقع بعد از تعلق روح به بدن، حقیقت انسان شکل میگیرد که این حقیقت، در زبان قرآن نفس نامیده شده است "اشهدهم علی انفسهم" [۱۶] و ایشان را بر خودشان گواه ساخت. این حقیقت، در نهایت از بدن مادی مفارقت میکند. در آن صورت با زیور آرامش و اطمینان و رضا به درگاه حق باز میآید. در نهایت اینکه نفس در اصل لغت به معنای ذات و حقیقت شیء است و در قرآن در مورد خدا و انسان به کار رفته، هرگاه کلمه نفس در مورد انسان به کار رفته است، ذات و حقیقت او مراد است، که هر گاه تمام حقیقت انسان مراد باشد کلمه نفس به نحو حقیقی به کار رفته است و هر گاه غیر از آن باشد به نحو مجازی به کار رفته است. و آنچه مشخص است اینکه، در قرآن و آموزه های اسلامی بین روح و نفس تفاوت وجود دارد، روح موجودی مجرد و آسمانی است که خداوند به سبب آن، حیاتی دیگر در انسان پدید میآورد. نفس در اصطلاح قرآن به وجود تشخص یافته هر انسانی پس از تعلق روح به بدن اطلاق شده که هنگام مرگ از بدن مادی جدا میشود

از منظر نهج البلاغه هم نفس به چند معنا تعبیر شده است:

۱ گاهی به جسم تعبیر شده است "کَیْفَ أَظْلَمُ أَحَدًا لِنَفْسِ يُسْرَعُ إِلَى الْبَلْبِ قَوْلُهَا" [۱۷] چگونه به کسی ستم نمایم برای جسمی که به سرعت به سمت کهنگی و از بین رفتن پیش میرود و مدت های طولانی در میان خاک ها می ماند.

است، به بدن تعلق دارد، تعلقی که سبب اتحاد نفس با بدن میشود و این تعلق، به مقتضای دلایل عقلی از سنخ تعلق تدبیری است [۲۶] بنابر این علامه قول به حدوث جسمانی و بقای روحانی نفس را بیان مینماید یعنی نفس انسانی در ابتدا وجودی جسمانی دارد و ماده محض است و نفس با جسم متحد است و با آن همکاری و هماهنگی دارد، و هر یک از بدن و نفس برای خود قوایی دارد و به قوای آن دیگری نیازمند است و برای بقای خود از قوای دیگری استفاده میکند. دخالت نفس در بدن به صورت تصرف در آن و کامل ساختن طبیعت بدن است نفس از حیث حدوث محتاج ماده است ولی در بقا به بدن نیازی ندارد هر چند در استكمال به بدن نیاز دارد.

مراتب وجودی انسان از منظر نهج البلاغه

امام علی (ع) در نهج البلاغه مراتب وجودی انسان را بیان نموده و حقیقت انسان را همان بعد روحانی او دانسته که این بعد از وجود انسان با ابعاد دیگر در ارتباط هستند. که با درک ابعاد وجودی انسان مخصوصاً بعد روحانی او راهی به سوی خداشناسی باز میشود و از سوی دیگر، باعث میشود که انسان شرافت گوهر وجودی خودش را که انسانیت است بشناسد و او را از پستی شهوت صیانت کند. بررسی سخنان امام (ع) در نهج البلاغه نشان میدهد، حضرت انسان را موجودی دو ساحتی مادی و فرامادی میدانند و حقیقت انسان را همان ساحت فرامادی تشکیل میدهد. امام (ع) در خطبه اول نهج البلاغه بعد از اشارات گویا درباره آفرینش جهان و آسمانها و زمین، موضوع آفرینش انسان را مطرح فرموده است؛ ابتدا با اشاره به آفرینش بعد مادی انسان، مبدأ آفرینش انسان از خاک، بیان می کند که ترکیبی از تمام بخشهای مختلف خاک است: خداوند بزرگ، خاکی از قسمت های زمین، از قسمت های سخت و نرم، شور و شیرین، گرد آورد، آن را خشکاند تا محکم گردید. خشکاندن را ادامه داد تا سخت شد تا در زمانی معین و سرانجامی مشخص، اندام انسان کامل گردید. آن گاه از روحی که آفرید، در آن دمید تا به صورت انسانی زنده در آمد [۲۷]

امام (ع) پس از اشاره به آفرینش جسم و کامل شدن بدن، اشاره به آفرینش روح دارد "ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ، فَمَثَلَتْ،، (فَمَثَلَتْ) (إِنْسَانًا: آن گاه از روح خود در آن [گل خشک] دمید، پس به صورت انسانی در آمد این تعبیر امام (ع) نشان میدهد، روح امر وجودی است، در عین حال که به بدن متعلق است، یک نوع استقلال هم از بدن دارد پس روح از مقوله صفات و احوال نیست که قائم به موجود دیگر مانند بدن باشد و با از بین رفتن بدن نابود گردد. امام (ع) حقیقت انسان را به همان ساحت فرامادی یعنی روح میدانند. تمثیل حقیقی انسان پس از نفخ روح است یعنی شکل گیری بدن مادی انسان، مربوط به مجسمه یا بدن انسان است؛ نه خود انسان و تنها پس از آنکه روح در او دمیده شد، تمثیل انسانی یافت و عنوان انسان بر او صادق شد. امام (ع) بدن را تحت تدبیر این روح می داند و می فرماید: "وَ جَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا- وَأَدْوَاتٍ يَقْلِبُهَا" گرچه انسان دیدن، شنیدن، لمس کردن و چشیدن را به وسیله اعضای بدن انجام میدهد، به همین دلیل

این امور مستقیماً به جسم و توسط آن به روح نسبت داده میشوند [۲۸] ولی اگر فرمانی از ناحیه روح به اعضا و جوارح صادر نشود، اعضا و جوارح به تنهایی کارساز نخواهند بود. هر چند فرایند شکل گیری رفتار امر بسیار پیچیده ای است، ولی آنچه که می توان اذعان کرد، آن است که مبدأ فاعلی رفتار انسان ساحت فرامادی او است که از آن به روح یا نفس تعبیر می شود. [۲۹].

لذا انسان از عناصر جسمانی همچون خاک و آب شکل میگیرد آن گاه روح در او دمیده می شود [۳۰] امام (ع) اوصاف و ویژگی های مختلف انسان را نیز بیان می کند که حاصل همه آنها هماهنگی بین ابعاد جسمانی و روحانی انسان است. از منظر امام (ع) این استعدادها به منبعی غیر مادی به نام روح مستند هستند [۳۱]

بنابر این انسان بدون روح نمی تواند حتی از حیات برخوردار باشد، زیرا زندگی جوارح و اعضای درونی انسان و زنده بودن سلول ها، به همین روح انسان بستگی دارد. طبق نظر امام، روح ابعاد مختلفی از استعدادهای بالاتر، مانند معرفت حسی و معرفت عقلانی نیز دارد [۳۲] و اینکه تمام ویژگی های انسانی در زیر لوای دو عنصر جسمانی و روحانی به ظهور می رسد.

از بررسی سخنان امام (ع) در نهج البلاغه فهمیده می شود حضرت برای معرفی بعد فرامادی انسان، علاوه بر روح از واژه فطرت هم استفاده نموده است. فطریات امور غیر اکتسابی هستند که در خلقت نخستین انسان ها وجود دارد. این مطلب را می توان از معنی کلمه فطر در آیات قرآن متوجه شد که به معنی آفریدن و آفرینش هم به کار رفته است [۳۳] از سخنان امام (ع) در نهج البلاغه فهمیده میشود که حضرت بعد وجودی انسان را توحید می داند و از آن به فطرت تعبیر نموده است: "إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَ هُوَ تَعَالَى،... وَ كَلِمَةُ الْأَخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ" برترین چیزی که اهل توسل با تمسک به آن به خداوند سبحان و متعال توسل جستند، ... و کلمه اخلاص که در فطرت آدمی بر آن است (خطبه/۱۱۰) از این کلام امام (ع) استفاده میشود که خداوند معارف توحیدی را در سرشت انسان قرار داده و هر انسانی اگر با این فطرت ناب پرورش یابد و آموزشهای نادرست، او را منحرف نسازد به طور طبیعی و فطری یگانه پرست خواهد بود و در سایه این فطرت توحیدی به نیکبها و حق و عدالت پایبند خواهد بود، و پیامبران مبعوث می شوند که این انسان منحرف شده را به فطرت توحیدی بازگردانند. از منظر امام، فطرت که باعث پیوند انسان با خدا است با قلب که حقیقتی متعالی در وجود انسان است ارتباط دارد و دل محل استقرار فطرت توحیدی است. یعنی همراه روح و فطرت الهی، امام (ع) قلب را بیان می کند که حقیقت انسان بر پایه آن می باشد و اصیل ترین بعد وجودی انسان همین قلب است، که از منظر امام جایگاه ویژه ای در ساختار وجودی انسان دارد. از منظر امام (ع) قلب، همانند بدن به دو وصف سلامتی و بیماری متصف میشود، چنانکه فرمود: "وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْأَبْدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ [۳۴] امام (ع) بیماری قلب را در مقابل بیماری بدن ذکر کرده است. این نشان میدهد، همانگونه که

امام علی (ع) رفتارهای برخاسته از نفس اماره را به اسبانی چموش تشبیه نموده که افسارگسیخته سوار خود را هر جا که بخواهد می‌برد تا آنکه او را به آتش دوزخ افکند و انسان‌هایی که نفس اماره خویش را کنترل و تعدیل و مهار نموده‌اند مانند کسانی هستند که سوار بر مرکب راهوار و رام شده و سوارش مهار را به دست گرفته و سرانجام او را وارد بهشت می‌نماید. [۴۲]

نفس لوامه

لوامه به معنی بسیار سرزنش‌کننده است. نظر به شرافت و عظمت چنین نفسی است که خداوند بعد از قسم به روز قیامت به آن قسم یاد می‌کند: "لا اقسام بالنفس اللوامه" (قیامت/ ۲) و در یک مورد همنشین نفس شده است. جواب قسم در آیه محذوف است؛ یعنی مطلب آن‌طور نیست که شما خیال کرده‌اید؛ مسلماً شما معیوث و برانگیخته خواهید شد یا شما را برانگیزانند [۴۳] در واقع، نفس لوامه، حالت نفسانی و صفت و رویه‌ای است که هرگاه در انسان پدید آید، او را از اخلاق نکوهیده و اعمال ناشایسته بازمی‌دارد و هرگاه عمل زشت و ناروایی از او سرزند، خود را ملامت و سرزنش می‌کند، پشیمان می‌شود و توبه می‌کند. چنین نفسی قدمی به سوی سعادت نهاده است و امید رستگاری درباره‌ او می‌رود [۴۴] همچنین گفته شده است نفس لوامه رامی‌توان نفس کافر دانست که در قیامت خود را بر آن چیزی ملامت می‌کند که در گذشته از او سر زده است یا نفس مؤمن باشد که همواره در دنیا او را به دلیل گناهانش و سرپیچی از اطاعت خدا ملامت می‌کند و در روز قیامت سoudش می‌رساند. در مجموع، نفس مؤمن در دنیا به دلیل کوتاهی در اوامر الهی و کافر به دلیل سختی‌های دنیا خود را سرزنش می‌کند و در قیامت، نفس مؤمن به دلیل کم بودن حسنات و نفس کافر به دلیل انجام سیئات خود را ملامت می‌کنند. لذا نفسی که صاحب خود را بر گناهی که از او صادر شده و بر آنچه از منافع حقیقی و کمالات انسانی و درجات اخروی از او فوت می‌شود ملامت می‌نماید، نفس لوامه و علائم ایمان است. نفس لوامه نفسی بیدار و آگاه است، هر چند هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته گاه لغزش پیدا می‌کند. و در دامان گناه می‌افتد اما پس از تعلیم و تربیت و مجاهدت، انسان ارتقا، مییابد، و به ملامت خویش می‌پردازد و تصمیم بر جبران گناه می‌گیرد، دل و جان را با آب توبه می‌شوید. و به تعبیر دیگر، در مبارزه عقل و نفس، گاهی عقل پیروز می‌شود و گاهی نفس، ولی به هر حال کفه سنگین از آن عقل و ایمان است. به هر حال هر انسان وجدان و نفس لوامه‌ای دارد که در برابر کارهای زشت و تجاوزش به حقوق دیگران ملامتش می‌کند. این همان چیزی است که از آن به عنوان وجدان اخلاقی یاد می‌کنند، در بعضی از انسانها بسیار قوی و نیرومند است و بعضی بسیار ضعیف و ناتوان ولی به هر حال در هر انسانی وجود دارد.

نفس مطمئنه

بدن به وسیله عواملی مانند میکروباها، ویروسها، باکتریها، دچار اختلال گشته و بیمار می‌گردد، دلها نیز به وسیله عواملی مانند دنیاطلبی بیمار می‌گردد. بیماری قلب همان اختلالات روانی است که گاه به مرگ قلبی منجر می‌شود؛ زیرا قلب هم قابلیت مرگ را دارد و هم پذیرای یک زندگی است. قلب، مرگ و زندگی را تجربه میکند که با مرگ و زندگی بدنی تفاوت دارد. ممکن است بدن یک شخص انسانی زنده ولی قلبش مرده باشد و از اینرو آثاری که از قلب زنده صادر می‌شود، در چنین انسانی به چشم نمی‌خورد [۳۵].

بنابر این هر سه واژه از دیدگاه امام (ع) به یک حقیقت و معنا اشاره دارند و آن بعد فرا مادی انسان است

انواع نفس در قرآن کریم و نهج البلاغه

در قرآن و نهج البلاغه نفس به عنوان جهت دهنده حرکت و اندیشه انسان شناخته می‌شود و بسیاری از کردارها و رفتارهای انسان به پیروی از نفس او شکل می‌گیرد. در اینجا در باره نفس اماره، لوامه، مطمئنه به طور مختصر توضیح داده می‌شود. که هر کدام از آنها نشان دهنده یک درجه و یک مرتبه از نفس انسان است.

نفس اماره

اماره به معنای بسیار امر کننده است بنابراین، نفس اماره، یعنی نفسی که پیوسته انسان را به زشتیها و بدیها دعوت و امر می‌کند و شهوات و فحور را در برابر او زینت می‌بخشد، باید توجه داشت بزرگ‌ترین خطری که تکامل و حیات معنوی انسان را تهدید می‌کند، همین نفس اماره است، تا آن جا که ممکن است انسان آن را معبود و خدای خود قرار دهد: "افرایت من اتخذ الهه هوه" [۳۶] آیا دیدی کسی که معبود خود را هوی و هوس خویش قرار داده است؟ در قرآن اماره بودن به شکل خبر به نفس نسبت داده شده است؛ چنانکه به نقل از حضرت یوسف (ع) می‌خوانیم: "ما ابری نفسی ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی [۳۷]. من هرگز نفس خود را تیرئه نمی‌کنم، چرا که نفس سرکش همواره به بدیها فرمان می‌دهد. در این آیه، نفس اسم این و اماره خبر این است و اگر ال جنس باشد، یعنی همه نفوس به‌طور طبیعی اینگونه‌اند و زیاد به گناه و شهوت وادار می‌کنند؛ از این‌رو به صیغه مبالغه آمده است [۳۸] در این مرحله هنوز عقل و ایمان قدرت نیافته، که نفس سرکش را مهار زند. در سوره ق نیز به این حقیقت اشاره دارد: "ولقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه [۳۹] زیرا نفس از ابتدای حدوث خود با محسوسات و مادیات انس می‌گیرد، به آنها علاقه‌مند می‌شود و بیشتر اوقات مشغول آنهاست؛ درحالی‌که میل نفس به عالم مجردات است که در طول عمرش این انکشاف به ندرت برایش اتفاق می‌افتد [۴۰] نفس اماره دشمن درون می‌باشد. این نفس اماره یعنی تمایلات و غرایز، یعنی هوی و هوس، یعنی دلخواهیهای بی‌جا، به قدری برای انسان خطرناک است که قرآن شریف زنگ خطر میزند و میفرماید: مثل یوسف صدیق که میگوید اگر عنایت خدا نباشد نفس اماره مرا میبرد. [۴۱]

و احیا نمایند. و به وسیله عقل است که انسان از سلطه هوای نفس رها می شود و عقل است که حاکمیت هوای نفس را از بین می برد: "قد احیا عقله و امانت نفسه وقتی عقل حیات گرفت، نفس اماره می میرد. و احیای عقل باعث می شود تک تک اعضا و جوارح انسان بر اساس فرمان عقل حرکت کنند و هوا از بین می رود. امام (ع) هوی را نقطه مقابل عقل معرفی کرده اند که همیشه با هم در تضاد و نزاع بوده و گاهی هوی غالب و همچون امیری عقل را اسیر خود می سازد: "كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىٰ أَمِيرٍ [۵۱] چه بسا عقلها که در اسارت هوی و هوسراند. قرآن کریم هم پیروی از هوای نفس را از مهمترین عوامل سقوط انسان دانسته است و در آیات فراوانی در این باره سخن گفته است. در میان مردمان کسانی هستند که هوی و هوس خویش را خدای خود قرار دادند، و خداوند آنان را، با آن که آگاه بودند، گمراه ساخت و به گوش و دل ایشان مهر نهاد و بر بینایشان پرده افکند. "افرایت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون [۵۲] با توجه به عواقب شوم هواپرستی، قرآن کلید نجات انسان، و طریق راهیابی به بهشت را، نهی نفس از هوی و هوس میدانند و میگویند: "و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی، فان الجنة هی الماوی [۵۳] و اما آن کسی که از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از هوی و هوس باز دارد، بهشت جایگاه اوست. در تفسیر المیزان آمده: اگر خداوند در این مورد در این آیه فرمود: نفس را از هوی نهی میکند و نفرمود: پیروی نفس را ترک میکند. برای این بود که بفهماند، انسان ضعیف است و چه بسا که نادانی او را وادار به مصیبت میکند، بدون این که نسبت به خدای متعال استکبار داشته باشد. پس او نمیتواند به کلی پیروی هوای نفس را ترک کند. همین که در مقام نهی خود از آن باشد، خدا هم واسع المغفره است. [۵۴] پس شرط اول بهشتی شدن در خوف، ناشی از معرفت، شناختن مقام پروردگار، و ترسیدن از مخالفت فرمان است و شرط دوم که در حقیقت، نتیجه شرط اول، و میوه درخت معرفت و خوف است، تسلط بر هوای نفس، و باز داشتن آن از سرکشی است. چرا که تمام گناهان و مفساد، از هوای نفس سرچشمه میگیرند و حتی ابزار نفوذ شیطان در وجود آدمی است، که اگر شیطان درون با شیطان برون هماهنگ نشود، در راه او ننگشاید، وارد شدن او غیر ممکن است. [۵۶] هوای نفس به مثابه گرداب مهلکی است که هر مقدار آدمی در آن پای بفشارد بیشتر به اعماق آن کشیده می شود و امید نجات را از دست می دهد و آدمی را تا سر حد کفر و انکار آیات خدا به پیش میراند. حضرت امام خمینی (ره) در کتاب چهل حدیث فرموده: و چون سلطنت نفس اماره و شیطان در باطن، قوی شد و تمام قوا سر به رقیبت و طاعت آنها گذاشتند و خضوع در پیشگاه آنها نمودند و تسلیم تام شدند، آنها قانع به معاصی نمیشوند و کم کم از معصیتهای کوچک انسان را به معاصی بزرگ و از آنها به سستی عقاید و از آن به ظلمت افکار و از آن به تنگنای جحود و از آن به بغض و دشمنی انبیا و اولیا می

مطمئن از دیگر صفات نفس است که در عمل، مطیع عقل می شود [۴۵] اطمینان نیز به معنای استقرار و ثبات است؛ به طوری که هیچ گونه تزلزل، اضطراب و شک و شبهه ای در قلب پدید نیاید. که تنها در آیه "یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه [۴۶] همنشین نفس شده است. نفس مطمئنه است که مرحله امن و آسایش است و روح و بدن نیز از لذت های قلبی به وجد می آید در عین زحمت، سختیها را عاشقانه قبول می کند [۴۷] و هر اتفاقی بیفتد در نفس تزلزلی ایجاد نمی شود و در این مرحله قطع همه تعلقات به وجود می آید و در این جا است که نفس راضیه مطرح میشود و امام (ع) می فرماید: "علم و دانش با حقیقت بصیرت به آنها روی آورده و روح الیقین را لمس کرده اند و آنها خلفای الهی در زمین هستند و در مرحله نفس مرضیه، مقامی که خداوند به آن نظر رحمت انداخته آنها را می نگرد" فرضی سعیهم و حمد مقامهم از سعی و کوشش آنان راضی و موقعیشان را می ستاید. خوب همراهی است رضا و خشنودی به قضای الهی [۴۹] پس نفس مطمئنه، نفسی است که با علاقه مندی و یاد پروردگارش سکونت یافته است، و بدان چه او راضی است، رضایت میدهد و در نتیجه خود را بندهای میبندد، که مالک هیچ خیر و شری برای خود نیست و نیز دنیا را یک زندگی مجازی و داشتن و نداشتن و نعم و ضرر آن را امتحان الهی میدانند، و در نتیجه، اگر غرق در نعمت دنیا میشود، به طغیان و فساد و استکبار و ادا نمیکرد، اگر دچار فقر و فقدان شود، این ناملایمات، او را به کفر و ترک شک وانمیدارد. بلکه هم چنان در عبودیت پا بر جاست و با افراط و تفریط از صراط مستقیم منحرف نمیشود. [۵۰] نفس در این آیات به معنای قوه ای از قوای انسان نیست که در مقابل آن نفس های دیگری وجود داشته باشد؛ بلکه انسان یک حقیقت واحد دارد که از آن به نفس تعبیر می شود؛ اما این حقیقت واحد قابلیت آن را دارد که حالات مختلف به خود بگیرد؛ گاهی به دنبال گناه است که این حالت اماره نامیده می شود. پس از رسیدن آدمی به مقصود، کشش ظلمانی نفس خاموش می شود و خود را می یابد و در پی این خودیابی، ناراستی های عمل خود را می یابد که حاصل کار، ملامت است که در این حالت او را لوازم می گویند. زمانی دیگر که آدمی به خدا توجه می کند و آرامش عمیقی در او پدید می آید، با ظهور چنین اطمینانی در نفس، صفت مطمئنه زینده آن می شود. این همان مقام عبودیت و عبدالله شدن است که آدمی به خدا متصل و اوج کمال حقیقی انسان می باشد. نهی از هوی و هوس در قرآن کریم و نهج البلاغه جهت تکامل انسان خداوند هیچ قوه ای را در ضمیر انسان ننهاده است که وجودش بی فایده بوده و سرکوبش را خواستار باشد. هر قوه ای برای او سودمند و در زمان مناسب، مفید است. به همین دلیل، مقصود پیشوایان دین از توصیه به کنترل نفس و مقابله و مجاهده با آن، تنها مهار تمایلات و خواهش های دل و سپردن عنان آن به دست عقل است. امام علی (ع) انبیا را احیا کننده عقل های دفن شده انسان دانسته و در نهج البلاغه می فرماید: انبیا آمده اند عقل های دفن شده بشر را آشکار

از دیدگاه قرآن بدن انسان مرتبه مادی را تشکیل می دهد و نفس و روح عالمی بالاتر از ماده هستند. اما این ابعاد با هم سازگاری دارند و حقیقت انسان همان نفس او است که محور وجود است. این نفس، حقیقتی است که تمامی انسان‌ها از آن آفریده شده‌اند و هویت و تشخیص افراد به آن است. این حقیقت قابلیت آن را دارد که حالات مختلف به خود بگیرد؛ گاهی به دنبال لذت و شهوت است که اماره نامیده می‌شود. پس از رسیدن آدمی به مقصود، هوی در او فرو می‌نشیند و خود را می‌یابد و در پی این خودیابی، ناراستی‌های عمل خود را می‌یابد که حاصل کار، ملامت است؛ در این حالت نفس، لوامه می‌شود. حالت دیگر نفس هنگامی ظهور می‌کند که آدمی به خدا توجه می‌یابد و سبب آرامش عمیقی در او می‌شود. با ظهور چنین اطمینانی در نفس، زینبده صفت مطمئن می‌شود و برای ورود به آخرت مورد خطاب الهی قرار می‌گیرد و وارد بهشت خاص می‌شود. نفس، حقیقت انسانی است که شعور، فهم و ادراک از شئون او به شمار می‌رود؛ حقیقتی که با مرگ فانی نمی‌شود و در برزخ و آخرت به زندگی خود ادامه می‌دهد. نفس در پایینترین مرتبه وجود یعنی در عالم مادی، اسیر شهوات، و مقهور ظلم، کینه، عداوت همچنین اسارت است که موجب زشتی و قبح نفس می‌گردند، اما این قبح متعلق به ذات نفس نیست. بلکه امری است عرضی و غباری است که بر آینه نشسته و آن را کدر کرده است، باید آن را شست و پاک نمود تا مانند آینه پاک شود، و صفا و جلوه خود را باز یابد و منعکس کننده عکس رخ یار و آئینه تمام نمای اسما و صفات حق شود. انسان در مرحله اول باید به پاک کردن یا تزکیه نفس بپردازد و خلق و خوی زشت را از خود دور کند، و بعد از این باید به خلق نیک یا فضایل آراسته گردد یعنی باید مراتب نفس را طی کند و خود را به به درجات بالای آگاهی‌های نفسانی برساند این راهی است که به سعادت نفس میانجامد، و مملکتش را سکنای ملائکه الله و معبد عبادالله الصالحین قرار میدهد که راه مستقیم انسان اینست و درهای برکات به روی او باز میشود و اهل سعادت و اصحاب یمین میشود و راهی از باب معارف الهیه که غایت ایجاد خلق است بر او باز میشود. لذا از منظر قرآنی تعالیم دینی برای همین تکامل و سعادت بوده و در واقع شامل طی کردن مراتب نفس از سفلی به علوی است. در بیان امام علی(ع) نیز انسان موجودی دوساحتی است، ساحت مادی که زمینه‌ساز سرشت های مختلف در انسان به شمار می‌رود و ساحت فرامادی که از نفخ روح به وجود آمده، حقیقت انسان را تشکیل میدهد و با دمیده شدن این فیض الهی، قوا و نیروهای فعال در انسان پدید می‌آید که همگی قائم به آن و شأنی از شئون به شمار می‌روند. امام (ع) علاوه بر روح برای نشان دادن حقیقت وجودی انسان از فطرت یاد می‌کند که مایه پیوند انسان با خداوند متعال می‌باشد، و از دیگر که امام برای ساحت فرا مادی انسان یاد می‌کند قلب است که عنصر حیاتی و از امور باطنی محسوب میشود. و این قلب مانند جسم سلامتی و بیماری و حیات و مرگ دارد.

کشاند. [۵۷] بنا بر این هوای نفس، دشمن عقل آدمی و مخالف حق و قرین باطلها است. نیرومندی هوای نفس، از شهوات انسان حاصل گردد. بالاترین نشانه های هوای نفس، حرامخواری و غفلت از واجبات و فرائض و تحقق بر سنن الهی و آلودگی به اعمال لهو و بی حاصل است [۵۸] طبیعت حیوانی نفس، زندگی را بر اساس شهوت و غضب پایه گذاری میکند، و جز به جنبه حیوانی نپرداخته، با شقاوت و شرف انسانی کاری ندارد و این چنین حیاتی برای نفس بشر چنان طبیعی و مانوس و ملوف میشود که به سادگی و آسانی نمیتواند از آن جدا شود. چنانکه گفته شده است اگر انسان به انتهای معرفت هم رسیده باشد نباید از نفس غافل شود. چرا که نفس انسان را به بدی رهنمون میشود. [۵۹] صفاتی که در باطن انسان جمع شده‌اند، بعضی صفات حیوانات و بعضی صفات درندگان و بعضی صفات دیوان و بعضی صفات فرشتگان است و انسان باید درک کند که کدام یک از اینها هوای نفس، دشمن عقل آدمی و مخالف حق و قرین باطلها است، و کدام یک از آنها حقیقت و گوهر انسان است. لذا اگر انسان میخواهد به مقام عالی انسانیت نایل شود و به کمال واقعی برسد باید از شر نفس که سرکش است خلاصی پیدا کند و خود را از زندان بدن رها نماید، حتی اگر به سختی و دشواری باشد. و گفته شده که نفس نافرمان انسان دیر عبرت می‌گیرد، و بیشتر بدبختی انسان نتیجه نفس پرستی او است [۶۰] پیامبر اسلام (ص) نفس را دشمنترین دشمن انسان نامیده است [۶۱] امام علی (ع) در این خصوص میفرماید: "اِيْهَا النَّاسُ! اِنَّ اَخْوَفَ مَا اَخَافُ عَلَيْكُمْ اَنْتَانِ: اَتْبَاعُ الْهَوَىٰ، وَطَوْلُ الْاَمَلِ: فَاَمَّا اَتْبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَاَمَّا طَوْلُ الْاَمَلِ فَيُنْسِي الْاٰخِرَةَ"; همانا بر شما از دو چیز می ترسم هواپرستی و آرزوهای طولانی. اما پیروی از خواهش نفس، انسان را از حق باز می‌دارد و آرزوهای طولانی، آخرت را از یاد می‌برد [۶۲] امام (ع) این حقیقت را بیان می‌کنند که تبعیت و پیروی از هوای نفس همچون پرده ای روی عقل ما را می‌گیرد و انسان غیر از خواسته ی خود چیز دیگری را نمی‌بیند و از حق باز می‌ماند. اشتغال نفس به امور خارج از خود و شدت التفات آن به حواس و امور مادی، نفس را از توجه به ذات و اقبال به خود و رجوع به حقیقت آن باز میدارد و در نتیجه ذات خود را ضعیف ادراک می‌کند و توجه نفس به خودش اندک میشود و از بسیاری از صفات مختص بخود و از آثار ناشی از ذات خود غافل میماند. برخی از نفوس غیر کامله چون تعلق شدیدی به بدن دارند و وجود آنها در شدت ضعف و قصور است ادراکشان از ذات خود نیز همانند ذاتشان در نهایت ضعف و قصور می‌باشد و به همین دلیل از نفس خود و لوازم و آثار آن غافل هستند. اما نفوس نوری قوی که کامل هستند و دارای مرتبه عالی اند و بر قوا و جنود نفس خود مسلط اند، همانگونه که شاهد ذات خود هستند، توابع ذات خود را نیز در شهد ذات می‌یابند، از این رو ذات آنها بر هر چه منسوب به نفس آنهاست آگاه و شاهد است. [۶۳]

نتیجه گیری

Mohammad Bagher Mousavi Hamdani, Mohammadi Publications, Tehran (1377) Volume 2, page 13-volume 11, page 229-volume 10, page 118-volume 14, page 286-volume 1, page 365-volume 4, page 286-volume 14, page 286-volume 40, page 227-volume 38, page 37

24. Tabatabai, Mohammad Hossein, Al-Mizan fi Tafsir Qur'an, translated by Mohammad Bagher Mousavi Hamdani, Mohammadi Publishing House, Tehran

25. Tabatabai, Mohammad Hossein, Al-Mizan fi Tafsir Qur'an, translated by Mohammad Bagher Mousavi Hamdani, Mohammadi Publications, Tehran.

26. Tabatabaei, Mohammad Hossein, Al-Mizan fi Tafsir Qur'an, translated by Mohammad Bagher Mousavi Hamdani, Mohammadi Publications, Tehran.

27. Mughniyeh, Mohammad Javad, in the shadows of Nahj al-Balagheh, Dar al-Alam Lal-Malayain, Beirut (1358 AH), volume 1, page 97

28. Tabatabaei, Mohammad Hossein, Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an, Islamic Publishing House, Qom (1417), volume 1, page 366.

29. Hassanzadeh Amoli, Hassan, Self-Knowledge, Scientific and Cultural Publications, Tehran (1379), Volume 2, Pages 234-235

30. Khosrow Panah, Abdul Hossein, Islamic Anthropology, Ma'arif Publishing House, Qom (2012), page 54.

31. Nahj al-Balagha Imam Ali, peace be upon him, Hijrat, Qom (1414 AH) Sermon 224- Sermon 157- Sermon 223- Sermon 165- Sermon 215- Letter 53- Sermon 1- Wisdom 388- Sermon 109- Sermon 220 Sermon 147- Sermon 222- Sermon 42

32. Nahj al-Balagha Imam Ali, peace be upon him, Hijrat, Qom (1414 AH) sermon 224- sermon 157- sermon 223- sermon 165-

سلامت این مرکز باعث سلامتی انسان است. در کلام امام (ع) هر سه واژه به حقیقت واحد اشاره دارند.

آنچه در نهج البلاغه در باره حقیقت انسان و ابعاد وجودی او مطرح شده است با قرآن کریم هم خوانی دارد و هر دو به یک حقیقت واحد اشاره دارند که وجود انسان را شکل می دهند و آن نفس یا روح است که بیماری یا سلامت آن رابطه مستقیم با بیماری یا سلامت بدن انسان دارد.

References

1. Holy Quran, Baqarah/10.
2. Holy Quran, Fajr/28.
3. Ragheb Esfahani, Fardat, Darul Qalam, Damascus (after the word self).
4. The Holy Quran, Zimr/48.
5. Holy Quran, Baqarah /42.
6. Holy Quran, Yunus 53
7. The Holy Qur'an, A'raf/205
8. The Holy Qur'an, Enam /98.
9. The Holy Quran, Enam/12
10. The Holy Qur'an, A'raf/189.
11. Holy Quran, repentance /128.
12. Holy Quran, Nazaat/40.
13. Holy Quran, Baqarah/130.
14. Holy Quran, Baqarah/284.
15. The Holy Quran, Zimr/42.
16. The Holy Qur'an, A'raf /177.
17. Nahj al-Balagha of Imam Ali bin Abi Talib, translation and explanation: Dashti, Muhammad, Al Taha, Qom (1380).
18. Nahj al-Balagheh of Imam Ali bin Abi Talib, translation and commentary: Dashti, Muhammad, Al Taha, Qom (1380).
19. Nahj al-Balagha of Imam Ali bin Abi Talib, translation and explanation: Dashti, Muhammad, Al Taha, Qom (1380).
20. Nahj al-Balagheh of Imam Ali bin Abi Talib, translation and description: Dashti, Muhammad, Al Taha, Qom (1380).
21. Nahj al-Balagheh of Imam Ali bin Abi Talib, translation and description: Dashti, Muhammad, Al Taha, Qom (1380).
22. Holy Quran, believers/ 12.
23. Tabatabai, Mohammad Hossein, Al-Mizan fi Tafsir Qur'an, translated by

- Publications, Tehran (1369), volume 4, page 144
46. Holy Quran, Fajr/27.
47. Halabi, Ali Asghar, Basics of mysticism and the condition of mystics, Asatir, Tehran (1376) page 29
48. Nahj al-Balagha of Imam Ali, peace be upon him, Hijrat, Qom (1414 AH) Sermon 224 - Sermon 157 - Sermon 223 - Sermon 165 - Sermon 215 - Letter 53 - Sermon 1 - Wisdom 388 - Sermon 109 - Sermon 220 Sermon 147 - Sermon 222 - Sermon 42
49. Nahj al-Balagha of Imam Ali, peace be upon him, migration, Qom (1414 AH) sermon 224- sermon 157- sermon 223- sermon 165- sermon 215- letter 53- sermon 1- wisdom 388- sermon 109- sermon 220 wisdom 147- sermon 222- sermon 42
50. Tabatabaei, Mohammad Hossein, Al-Mizan fi Tafsir Qur'an, translated by Mohammad Bagher Mousavi Hamdani, Mohammadi Publications, Tehran (1377) Volume 2, page 13-volume 11, page 229-volume 10, page 118-volume 14, page 286-volume 1, page 365-volume 4, page 286-volume 14, page 286-volume 40, page 227-volume 38, page 37
51. Nahj al-Balagha Imam Ali, peace be upon him, Hijrat, Qom (1414 AH) Sermon 224- Sermon 157- Sermon 223- Sermon 165- Sermon 215- Letter 53- Sermon 1- Wisdom 388- Sermon 109- Sermon 220 Sermon 147- Sermon 222- Sermon 42
52. Holy Quran, Jathiya/23
53. Holy Quran, Nazaat/41-40
54. Tabatabaei, Mohammad Hossein, Al-Mizan fi Tafsir Qur'an, translated by Mohammad Baqir Mousavi Hamdani, Mohammadi Publications, Tehran (1377) Volume 2, page 13, page 11, page 229, page 10, page 118, page 14, page 286, page 1, page 365, page 4, page 286, page 14, page 286, page 40, page 227, page 38, page 37.
- sermon 215- letter 53- sermon 1- wisdom 388- sermon 109- sermon 220 wisdom 147- sermon 222- sermon 42
33. Holy Quran, Anam/79.
34. Nahj al-Balagha of Imam Ali, peace be upon him, Hijrat, Qom (1414 AH) Sermon 224 - Sermon 157 - Sermon 223 - Sermon 165 - Sermon 215 - Letter 53 - Sermon 1 - Wisdom 388 - Sermon 109 - Sermon 220 Sermon 147 - Sermon 222 - Sermon 42
35. Nahj al-Balagha Imam Ali, peace be upon him, Hijrat, Qom (1414 AH) sermon 224- sermon 157- sermon 223- sermon 165- sermon 215- letter 53- sermon 1- wisdom 388- sermon 109- sermon 220 wisdom 147- sermon 222- sermon 42
36. Holy Quran, Jathiya/23.
37. The Holy Qur'an, Yusuf/53.
38. Tusi, Abu Ja'afar Muhammad bin Muhammad, Al-Tabyan in Tafsir al-Qur'an, Dar Ihya al-Trath al-Arabi, Beirut (Bita), volume 6, page 155
39. Holy Quran, A/16
40. Razi, Fakhruddin Muhammad bin Omar al-Khatib, Tafsir Kabir, Dar al-Ahiya al-Tarath al-Arabi, Beirut (1420 AH), volume 18, page 470
41. Mazaheri, Jihad with soul, Islamic Association of Qom teachers, Qom (1371), volume 4, page 98
42. Nahj al-Balagheh of Imam Ali bin Abi Talib, translation and explanation: Dashti, Muhammad, Al Taha, Qom (1380) sermon 16
43. Tabarsi, Fazl bin Hasan Majma al-Albayan, Nasser Khosrow Publications, Tehran (1372), volume 10-page 596
44. Amin, Nusrat Begum, Makhzen al-Irfan in Quranic Sciences (Bita), Volume 14, page 203
45. Tayeb, Seyyed Abdul Hossein, Atayeb al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an, Islamic

55. Makarem Shirazi, Nasser, Tafsir Nussin, with the collaboration of a group of authors, Dar al-Kitab al-Islamiya, Tehran (1366), volume 26, page 107
56. Mousavi Khomeini, Ruhollah, Forty Hadith (Arbaeen Hadith), Imam Khomeini Editing and Publishing Institute (1376)
57. Mousavi Khomeini, Ruhollah, Forty Hadith (Arbaeen Hadith), Imam Khomeini Editing and Publishing Institute (1376)
58. Suhrarvardi, Ziauddin Abu Najib, Adab al-Muridin, translation: Omar bin Mohammad bin Ahmad Shirkan, proofreading: Najib Mayel Heravi, first edition, Moli Publishing House, Tehran (1363) page 98
59. Sohrarvardi, Ziauddin Abu Najib, Adab al-Muridin, translation: Omar bin Mohammad bin Ahmad Shirkan, proofreading: Najib Mayel Heravi, first edition, Moli Publishing House, Tehran (1363) page 98
60. Halabi, Ali Asghar, Fundamentals of mysticism and the condition of mystics, Asatir, Tehran (1376) page 29
61. Nouri, Hossein bin Mohammad Taqi, Mustadrak al-Wasail and Mustanbat Al-Saqil, Al-Al-Bait Institute, Beirut (Bita), volume 2, page 27
62. Nahj al-Balagha of Imam Ali, peace be upon him, Hijrat, Qom (1414 AH) Sermon 224- Sermon 157- Sermon 223- Sermon 165- Sermon 215- Letter 53- Sermon 1- Wisdom 388- Sermon 109- Sermon 220 Sermon 147- Sermon 222- Sermon 42
63. Javadi Amoli, Abdullah, Raheeq Makhtoum, Commentary on the wisdom of Sadra, first edition, Isra Publishing Center (1375), volume 2-pages 105-108